

در مرحله بعد با نگاهی به نظرات دانشمندان در اصل تأثیر چشم و چگونگی آن نشان می‌دهد که اگرچه لطایف و دقایق این امر دانسته نیست و نیز بسیاری از اعتقادات رایج در بین اقوام مختلف در مورد این مسأله اوهام آلود و غیر معقول است، اما اعتراف اجمالی به واقعیت این امر مانع جدی ندارد، بلکه عقل سلیم از پذیرش امکان آن، ابا ندارد و نقل صحیح به آن اشاره دارد.

بحث از جهت لول مسأله مؤکول به این است که آیات موهوم این شبهه مورد دقت قرار گیرد.

مورد اول: قول خدای تعالی در حکایت از یعقوب است که فرمود: «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^(۱)؛ «و گفت: ای پسران من، [همه] از یک دروازه [به شهر] در نیاید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید، و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم، و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند».

گفته‌اند: از آن رو امر به دخول پراکنده شده است که حضرت یعقوب (علیه السلام) بر فرزندانش - که جمال و کمال و هیبتی بی‌نظیر داشتند و به دلیل برادر بودن، اتفاقشان نظرگیر بود - از خطر چشم زخم بیم‌ناک بود. ادعا را می‌توان به این صورت پرورد که قرآن هم پس از حکایت این قول موضع منفی با مضمون آن اختیار نموده و بنابراین به باور بر خرافه‌ی چشم زخم تن داده است.

اما از آن جا که این کلام در بازگشت دوباره به مصر - پس از سفر نخستین فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) به مصر و بازگشت نومیثانه‌ی ایشان - بوده است، برخی قرآن پژوهان معتقدند که اگر حضرت یعقوب بر ایشان از چشم زخم می‌ترسید؛ شایسته بود در سفر اول، بلکه در هر سفری این چنین امر کند و فرزندان را به کلی از همراهی در سفرها منع نماید؛ چرا که این مورد - دخول بر یوسف - خصوصیتی نداشت.^(۲) شاید - چنان - که مفسران احتمال داده‌اند - حضرت یعقوب (علیه السلام) از این که عزیز مصر فرزندانش را برای آوردن برادرشان روانه کرد، آگاه شده بود که او - عزیز مصر - یوسف است. از این رو تدبیری اندیشید که از این امر مطمئن شود. تنها در صورتی که برادران یک یک بر یوسف وارد می‌شدند، عکس‌العمل و واکنش‌های

ظاهری و حالت چشم و چهره‌ی یوسف در برخورد با بنیامین قابل تشخیص بود و این آگاهی حاصل می‌شد؛ زیرا آن گاه که بنیامین وارد شد، یوسف در استقبال از او آغوش گشود و شفای مضاعف مبذول داشت و حال آن که چه بسا اگر با هم وارد می‌شدند، امکان نداشت و این سفارش از سوی حضرت یعقوب (علیه السلام) دال بر قوت فراست ایشان است. همچنان که خداوند در باره‌ی وی می‌فرماید: «... وَإِنَّهُ لَكَاذِبٌ عَظِيمٌ...»^(۳)؛ «و بی‌گمان، او از [برکت] آنچه بدو آموخته بودیم، دارای دانشی [فراوان] بود...»

ابراهیم نخعی^(۴) می‌گوید: «یعقوب به فراست می‌دانست که عزیز مصر همان پسرش یوسف است، اما مأذون نبود که آن را تصریح کند. به این دلیل فرزندانش را امر کرد تا به تفرقه بر عزیز داخل شوند و بنیامین در خلوت و جدای از سایر برادران به یوسف برسد».^(۵)

نکته‌ی دیگری که احتمال بیم از چشم زخم را بعید می‌سازد؛ این است که تحرّز از چشم زخم متوقف بر دخول از ابواب متفرقه نیست، بلکه برای تحقق این امر کافی بود که برادران با فاصله و در پی هم وارد شوند، به ویژه آن که آنان در ازدحام قافله‌ها و بارهای گرانشان به مصر وارد می‌شدند و تشخیص این امر که آنان برادرانی از یک پدر هستند، برای مردم آسان نبود.

صاحب تفسیر المیزان (پیشین) امر به عدم اجتماع را از جانب یعقوب به خاطر ترس وی از توطئه علیه فرزندان یا قتل آنان می‌داند، اگر چه چشم زخم را نیز به عنوان یک احتمال مطرح می‌کند:

«یعقوب (علیه السلام) می‌دانست که عزیز مصر همه آن‌ها را نزد خود می‌طلبید، و ایشان در یک صف یازده نفری در برابرش قرار می‌گرفتند، و عزیز هم می‌دانست که ایشان همه برادران یکدیگر و فرزندان یک پدرند، این جای ترس نیست، بلکه ترس یعقوب به طوری که دیگران هم گفته‌اند، از این بوده که مردم ایشان را که برادران از یک پدرند در حال اجتماع ببینند و چشم بزنند، و یا بر آنان حسد برده (و برای خاموش ساختن آتش حسد خود، وسیله‌ی از بین بردن آنان را فراهم سازند) و

یا این
بجایند.
بیاورند.
الحکم
نیست که
جدا می‌ت
فرزندان،
برایش د
بیوستگی.
از بین می
معنایی را
اجتماع نک
دستور داد
کم شدن
علت دید
این است که
دروازه‌ی مد
درشت آنان.
دستگاه حکو
بیگانه که قد
بدر به آن‌ها
توجه نکنند
برخی مفسر
«این که یعقوب
عنوان بدرقه‌ی
خود را از یک
که چه بسا است
را انتخاب می‌ک
شده و به کنار
که معمولاً گمش
حسبجوی آن بر
مورد دوم: قو
«و این یکا...



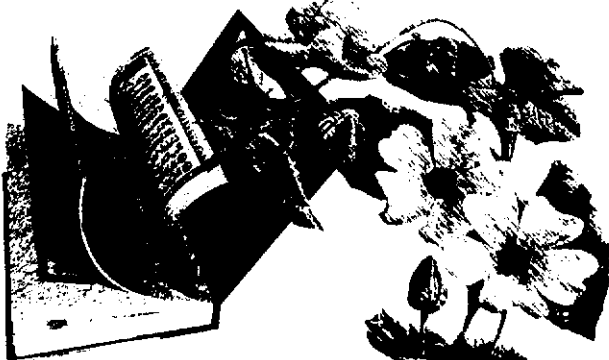
برخورد یا بنیامین
 شد؛ زیرا آن گاه که
 و ش گشود و شفعی
 با اگر با هم وارد
 از سوی حضرت
 ست. همچنان که
 «لَدُوْ عِلْمٍ لِّمَا
 چه بدو آموخته
 ت می دانست که
 نون نبود که آن را
 سرد تا به تفرقه
 ی از سایر برادران
 را بعید می سازد؛
 در دخول از ابواب
 بود که برادران با
 آنان در ازدحام
 شدند و تشخیص
 برای مردم آسان
 شماع را از جانب
 بدان یا قتل آنان
 ک احتمال مطرح
 عمه آن‌ها را نزد
 غری در برابرش
 نان همه برادران
 س نیست، بلکه
 نه از این بوده که
 ل اجتماع بینند و
 خاموش ساختن
 فراهم سازند) و

یا از ایشان حساب ببرند و برای شکستن اتفاقشان توطئه
 بچینند، یا به قتلشان برسانند و یا بلای دیگری بر سرشان
 بیاورند. و جمله‌ی: «وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ
 الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» خالی از دلالت و یا حداقل اشعار بر این معنا
 نیست که یعقوب (علیه السلام) از این حوادثی که احتمال می‌داده
 جداً می‌ترسیده، گویا (و خدا داناتر است) در آن موقع که
 فرزندان، مجهز و آماده‌ی سفر شدند، و برای خداحافظی در
 برابرش صف کشیدند، این را به طور الهام درک کرد که این
 پیوستگی، آن‌هم با این وضع و هیأت جالبی که دارند، به زودی
 از بین می‌رود و از عدد ایشان کم می‌شود، و چون چنین
 معنایی را احساس کرد، سفارش نمود که هرگز تظاهر به
 اجتماع نکنند، و زنه‌ارشان داد که از یک دروازه وارد شوند، و
 دستور داد تا از درهای متفرق وارد شوند، تا شاید بلای تفرقه و
 کم شدن عدد، از ایشان دفع شود.^(۱۱)

علت دیگری که برای این دستور یعقوب (علیه السلام) ذکر شده،
 این است که ممکن بود، وارد شدن دسته جمعی آن‌ها به یک
 دروازه‌ی مصر و حرکت گروهی، قیافه‌های جذاب، و اندام
 درشت آنان، حسد حسودان را برانگیزد، و نسبت به آن‌ها نزد
 دستگاه حکومت سعایت کنند، و آن‌ها را به عنوان یک جمعیت
 بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوء ظن قرار دهند، لذا
 پدر به آن‌ها دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب
 توجه نکنند.^(۱۲)

برخی مفسران، یک تفسیر ذوقی نیز برای آیه فوق گفته‌اند:
 «این که یعقوب می‌خواست یک دستور مهم اجتماعی را به
 عنوان بدرقه‌ی راه به فرزندان بدهد، بدین عبارت که گمشده
 خود را از یک در نجویند، بلکه از هر دری باید وارد شوند؛ چرا
 که چه بسا انسان برای رسیدن به یک هدف، گاه تنها یک راه
 را انتخاب می‌کند و هنگامی که به بن بست رسید، مایوس
 شده و به کنار می‌رود، اما اگر به این حقیقت توجه داشته باشد
 که معمولاً گمشده‌ها یک راه ندارند و از طرق مختلف به
 جستجوی آن برخیزد، در اغلب مواقع پیروز می‌شود.»^(۱۳)

مورد دوم؛ قول خدای متعال است که می‌فرماید:
 «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُفْلِتُواكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا



الذَّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»^(۱۴)؛ «و آنان که کافر شدند، چون
 قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می-
 گفتند: «او واقعاً دیوانه‌ای است.»

در این جا افکندن به نگاه، به معنای چشم زخم تلقی شده
 است و مورد دیگری از ادعای مورد بحث است.
 «الزَّلِقُ» در لغت به معنای لغزش است و «الْأَزْلَاقُ بِالْأَبْصَارِ»
 خیره شدن به چیزی با نگاهی تند، خشن و وحشت زا است،
 آن چنان که شخص در معرض چنین نگاهی - به خاطر ترس
 از اذیت صاحب نگاه - از آنچه به آن مشغول است، دست
 بکشد. و «إِنْ» مخففه از مقله است، یعنی نزدیک است
 کافران تو را با شدت ارباب و ارباب و غضبی که از نگاهشان
 مشهود است، از جایگاهت بلغزانند، یا این که به جهت شدت
 عداوتشان به تو چنان با اعراض و غرض از گوشه‌ی چشم
 بنگرند که خواندن قرآن و بدگویی از پتهایشان گام‌هایت را
 بلغزانند، و موجب تزلزل و از دست رفتن ثبات تو شود. این
 تعبیر، وصفی است برای نگاه‌های غیظ و کینه و حق و شر که
 با دشنام و افترا همراه است.

برخی گفته‌اند: «دلیل بر چشم زخم نبودن، این است که
 چشم زخم هنگام شگفتی از چیزی رخ می‌دهد، نه هنگام تنفر
 و از جبار از آن. در حالی که در مراد آیه تنفر و خشمی آشکار
 است که به دشنام و ناسزا منجر می‌شود نه اعجابی که حسد
 برانگیز است و به چشم زدن می‌انجامد.»^(۱۵)
 زجاج گفته است: «معنای آیه این است که آنان هنگام
 تلاوت قرآن و دعوت به توحید، به چشم عداوت و بغض و
 انکار به تو می‌نگرند و نزدیک است با تیزی نگاه، تو را از
 موضعت بلغزانند و مصروع کنند و این در کلام استعمال می‌شود
 مثلاً: «نظر إلى نظراً لو أمكنه معه أكلی أو بصرعنی لفضل»^(۱۶)
 چنان به من نگریست که گویی اگر می‌توانست مرا بخورد
 یا مصروع کند، چنین می‌کرد.»

جَبَّأی گفته است: «انان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نگاه
 استحسان و اعجاب نمی‌نگریستند بلکه به نگاه مقت و نقص
 به او نظر می‌کردند.»^(۱۷)
 علامه طباطبایی (علیه السلام) صاحب تفسیر المیزان اگرچه مراد از
 «الزَّلِقُ» به ابصار را چشم زدن دانسته است، اما احتمال
 دیگری را نیز نقل فرموده است: «بعضی از مفسران گفته‌اند»^(۱۸)
 معنای آیه این است که وقتی ذکر را یعنی قرآن را از تو
 می‌شنوند، با نظری سرشار از کینه و خشم به تو نظر می‌کنند،
 به طوری که می‌خواهند با همان نگاه تیزشان تو را بکشند.^(۱۹)
 ملاحظه می‌شود که حتی در مورد این آیه نیز - که شاید مهم
 ترین مورد این ادعا باشد - تأثیر چشم، تنها احتمال تفسیری
 موجود در خصوص آیه نیست.

امروز سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۹۱

«وَمِنْ شَرِّ حَسَدٍ إِذَا حَسَدَكَ»^(۱۳۳)؛ «و از شر [هر] حسودی آن گاه که حسد می‌ورزده».

برخی تفاسیر ذرخیل این آیه به چشم زخم اشاره می‌کنند، اما بیشتر بر این باورند که معنای شر حسود این است که وقتی مبتلا به حسد گردد، مشغول اعمال حسد درونی خود می‌شود و علیه محسود دست به کار می‌گردد و تدابیری به کار می‌برد که محسود را در ضرر و خسران بیفکند.^(۱۳۴) و ایقاع شر نسبت به محسود کند و بر وی بغی روا دارد.^(۱۳۵)

و اما جهت دوم بحث؛ که آیا چشم می‌تواند تأثیر سوء ذاتی داشته باشد؟ حد اثر سوء آن در نفوس و اموال چه قدر است؟ اگرچه اعتقاد به این مسأله در جوامع ابتدایی بسیار شایع تر است، اما در اجتماعات متمدن نیز نوعی اعتراف به آن وجود دارد. حکیمان، متکلمان و مفسران اسلامی سعی در تبیین و توجیه ماهیت آن دارند. روایات اسلامی نیز از اشاره به آن خالی نیست. در این‌جا نمونه‌هایی از آن را یادآور می‌شویم:

ابن سینا می‌گوید: «إِنَّ لِبَعْضِ النَّفُوسِ تَأْثِرًا فِي الْخَارِجِ مِنْ بَدَنِهِ بِتَعَلُّقِ رُوحَانِي كَتَلْفَه بِيَدِهِ»؛ برخی نفوس با تعلق روحانی نظیر تعلقی که به بدن دارند، تأثیری در خارج از بدن دارند.»

ابوعثمان جاحظ می‌گوید: «لَا يَنْكُرُ أَنْ يَنْفَصَلَ مِنَ الْعَيْنِ الصَّائِبَةِ إِلَى الشَّيْءِ الْمُسْتَحْسَنِ أَجْزَاءُ لَطِيفَةٍ مُتَّصِلَةٌ بِتَوَثُّرِ فِيهِ فَيَكُونُ هَذَا الْمَعْنَى خَاصِيَةً فِي بَعْضِ الْأَعْيُنِ كَالْخَوَاصِ لِلْأَشْيَاءِ»؛ بعید نیست که از چشم اصابت کننده اجزایی لطیف و متصل به آن، به شیئی که نیکو شمرده شود و در آن شیء اثر کند. این خاصیتی است برای بعضی از چشم‌ها، از قبیل سایر خواص اشیا.»

شریف رضی در شرح قول پیامبر (ﷺ) که فرمودند: «العين حق تستزل الحائق؛ چشم حق است و باعث سقوط و پایین آمدن شخص از جایگاه خود می‌شود»، کلامی لطیف دارد. خلاصه‌ی مضمون آن این است: خداوند متعال که مصالح همه‌ی عباد را می‌داند، متنعم نیست که نعمت زید را برای مصلحت عمرو تغییر دهد و در عوض آن، بدلی عاجل یا آجیل به او بدهد. وی می‌نویسد: روایات در این باره که چشم زدن حق است، فراوان است. «قد تناصرت (تضاقرت) الأخبار بأن الإحابة بالعين حق؛ آن گاه به قولی از پیامبر (ﷺ) اشاره می‌کند که: «ما رفع العباد من شيء إلا وضع الله منه»؛ مردم چیزی را بالا نبردند؛ مگر آن که خداوند آن را پایین آورد.»

صاحب المیزان می‌نویسد: «چشم زخم از تأثیرات نفسانی است و دلیلی عقلی بر نفی آن نداریم، بلکه حوادثی دیده شده که با

چشم زدن منطبق هست، و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده، و با این حال علت ندارد که ما آن را انکار نموده و بگوییم یک عقیده‌ی خرافی است.»^(۱۳۶)

در برخی تفاسیر تحقیقات مفصل تری ارائه شده است: «بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشم‌ها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند، ممکن است آن را از بین ببرند، یا درهم بشکنند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کنند! این مسأله از نظر عقلی امر محالی نیست، چه این که بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند؛ در بعضی از چشم‌ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد و حتی با تمرین و ممارست می‌توان آن را پرورش داد. خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم‌ها است.»

در این هنگام که شعاع نامرئی به نام "اشعه لیزر" می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخزیمی ساخته نیست، پذیرش وجود نیرویی در بعضی چشم‌ها که بتواند از طریق امواج مخصوص در فرد مقابل اثر بگذارد، چیز عجیبی نیست.

بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که این نیروی مرموز چشم را دارا بوده‌اند، و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن از کار انداخته‌اند.

از این رو؛ نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت، بلکه باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.»^(۱۳۷) در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می‌شود که وجود چنین امری را به اجمال تأیید می‌کند.

در حدیثی آمده است: «اسماء بنت عمیس خدمت پیامبر (ﷺ) عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می‌زنند، آیا رقیه^(۱۳۸) ای برای آن‌ها بگیرم؟! پیامبر (ﷺ) فرمود: «نعم، فلو كان شيء يسبق القدر لسبقه العين؛ آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود!»^(۱۳۹)

در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «پیامبر (ﷺ) بسرای امام حسن و امام حسین رقیه گرفت، و این دعا را خواند: «أعبدكما بكلمات التامة و اسماء الله الحسنى كلها عامه، من

شر الس
حاسد ا
خداوند ا
آن گاه که
نگاهی بد
اسماعیل
در نهج
زخم حق
ذکر این
توسل ها
مغناطیسی
عوامل مه
می‌سازد.
کلام یا
چنان که
واقعیات ج
نمی توان
است و حتر
و از دریافته
مجالی فرا
شده‌ای از ا
وجوه افزون
واقعیتی هر
قرار می‌گیر
احتمالی تأثیر
خرافی و ات
بر خلاف د
ناآگاه در ات
بسیاری از
گذاشته اسد



آن وارد شده،
و بگویم یک

است:

تر مخصوصی
ممکن است
است بیمار یا
نیست، چه
غضی از چشم -
ی زیادی دارد
ش داد، خواب
چها است».

زیر می تواند
ست، پذیرش
طریق امواج
نیست.

دیده اند که
حیوانات یا

داشت، بلکه

شود که وجود

جس خدمت

جعفر چشم
میر (علیه السلام)

العین، آری،
بیشی گیرد،

فرمود:
سین رقیه

کله عامه، من

شر السامة و الهامة، و من شر كل عين لامة، و من شر
حاسد إذا حسد؛ شما را به تمام کلمات و اسمای حسناى
خداوند از شر مرگ و حیوانات مودی، و هر چشم بد، و حسود،
آن گاه که حسد ورزد می سپارم، سپس پیغامبر (صلی الله علیه و آله)
نگاهی به ما کرد و فرمود: این چنین حضرت ابراهیم برای
اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود».^(۱۷۷)

در نهج البلاغه نیز آمده است: «العین حق و الرقی حق؛ چشم
زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است».^(۱۷۸)
ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد که این دعاها و
توسلها به فرمان خدای متعال جلو تأثیر نیروی مرموز
مغناطیسی چشمها را بگیرد؛ همان گونه که دعاها در بسیاری از
عوامل مخرب اثر می گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی
می سازد.

کلام پایان

چنان که در بخش های پیشین این مقال نیز گذشت؛ تمام
واقعیات جاری در لایه های تو در تو و پیچیده عالم وجود را
نمی توان به معیار غیر دقیق حس که ابزار ادراک محسوسات
است و حتی در حوزه ی کارکرد خود نیز به شدت متهم به خطا
و از دریافت دقایق این حوزه نیز قاصر است، سنجد . در
مجالى فراخ تر و با نگاهی عمیق تر ممکن است ابعاد شناخته
شده ای از این مسأله را کاوید و در عین حال به مجهول بودن
وجوه افزون تری اقرار کرد . نیز لازم به یادآوری است که هر
واقعیتی هر اندازه متعالی باشد آن گاه که در دسترس توده ها
قرار می گیرد، به اوهام خرافات مشوب خواهد شد اما قبول
اجمالی تأثیر چشم زخم به این معنا نیست که به کارهای
خرافی و اعمال عوامانه در این گونه موارد پناه برده شود که هم
بر خلاف دستورات شرع است، و هم سبب شک و تردید افراد
ناآگاه در اصل موضوع می شود؛ همان گونه که آلوده شدن
بسیاری از حقایق با خرافات این تأثیر نامطلوب را در اذهان
گذاشته است.

۱. یوسف (۱۲): ۶۷.
۲. محمد هادی معرفت، شبهات و ردود، ص ۲۳۰.
۳. یوسف (۱۲): ۶۸.
۴. ابراهیم بن یزید بن قیس بن الاسود البجلی الکوفی تابعی، (م ۹۵۰ هـ. ق): (بنابر اصطلاح «صحابی» کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در حال اسلام درک کرده باشد و «تابعی» کسی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک نکرده باشد، اما صحابی را درک کرده باشد). از وی اقوال تفسیری نقل شده است.
۵. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۷۴.
۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۸.
۷. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۰.
۸. همان.
۹. القلم (۶۸): ۵۱.
۱۰. شبهات و ردود، ص ۳۳۲.
۱۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن السری الزجاج البغدادی (م ۳۱۱ هـ. ق) مصنف کتاب «معانی القرآن»، نحوی اهل زمان خود و دارای تألیفات زیاد بود. تفسیرش گرایش ادبی دارد و عمدتاً توجه او به اعراب و زیاد کردن وجوه و نقل قواعد نحو و مسایل و فروع و اختلافات آن مطوف است.
۱۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.
۱۳. ابوعلی بن عبدالوهاب، جبابی منزلی (م ۳۰۳ هـ. ق) تفسیری در ده مجلد دارد که به روش اهل کلام نوشته است. نیز کتابی در «مشابه القرآن» دارد. شیخ طوسی و شیخ طبرسی (قدس سرهما) از تفسیر وی بهره گرفتند. شیخ طوسی در مقدمه ی تفسیر تبیان به او نسبت زیاده روی در تفسیر می دهد.
۱۴. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۹.
۱۵. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.
۱۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۶۴۸.
۱۷. الفلق (۱۱۳): ۵.
۱۸. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۶۸۲.
۱۹. تفسیر «من وحی القرآن»، ج ۲۴، ص ۳۹۶.
۲۰. الاشارات و التنبیها، نمط آخر.
۲۱. به نقل از مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۹.
۲۲. شریف رضی، المجازات النبوی، ص ۳۶۹ - ۳۶۷.
۲۳. ترجمه تفسیر العیزان، ج ۱۹، ص ۶۲۸.
۲۴. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۳۹ - ۳۳۷.
۲۵. منظور از رقیه دعاهایی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم یا خود نگه می دارند و آن را «تعویذ» نیز می گویند.
۲۶. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.
۲۷. نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۰۰.
۲۸. المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۲، ص ۲۵۱ و نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۰۰.

